

پنجم خنسروی\*



# توسعه با دروازه‌های باز؛ از سراب تا واقعیت

## بررسی پیامدهای هضم در اقتصاد جهانی

در طول ۴۰ سال بعد از جنگ جهانی دوم، سیاست‌های جهانی تا اندازه زیادی حول محور شکاف ایدئولوژیکی بین غرب و شرق دور می‌زد، اما با زوال جنگ سرد، در دهه‌های بعد، شکاف توسعه بین شمال و جنوب بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. این نابرابری به شکل تفاوت‌های حیرت‌انگیز سطح زندگی کشورهای فقیر با جمعیتی چندمیلیار دنفری و کشورهای توسعه یافته با جمعیت حد اکثری یک میلیارد نفری خودنمایی می‌کند. اما این شکاف، چه تبعاتی را برای کشورهای بی‌به دنبال داشته یا خواهد داشت که به دنبال توسعه از طریق ارتباط با نهادهای جهانی هستند؟ در این یادداشت می‌خواهیم این مسئله را مورد واکاوی قرار دهیم.

با پایان جنگ جهانی دوم و تشکیل سازمان ملل متحد، قدرت‌های فاتح جنگ و متحدان درجه یک آنها، در قالب گرد آمدند. اعضای درجه یک این شورا، با داشتن حق وتو امتیازی ویژه در اختیار داشتند که سایر کشورهای جهان از آن بهره‌برند. جهان از آن زمان تاکنون به رغم تغییرات فراوان، کم‌کم شاهد اثرات شورای امنیت بر مسائل مهم به ویژه مسائل مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی است. تفسیر موسع از صلح و امنیت، حتی به دایره اقتصاد و تجارت نیز کشیده شده است. در این میان یکی از دستاوردهای آمریکا به عنوان قدرت غربی فاتح جنگ، تشکیل نهادهای مالی، پولی و بانکی بود که با هدف تداوم بخشی به هژمونی آمریکا تأسیس شده بودند. نهادهای بر تون وودز برای آزادسازی کالا، سرمایه و تجارت بیشتر داشتند و به همین دلیل نسبت تجارت با مملکت آزاد و فقدان موانع آن (اعم از تعرفه‌ای و غیر تعرفه‌ای) امیدوار بودند.

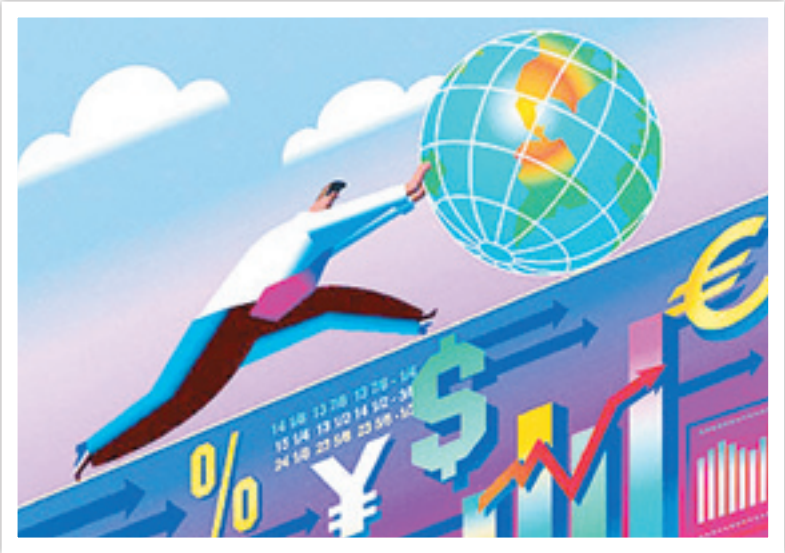
با گذشت زمان مشخص شد آزادسازی تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی، شکاف فقیر و غنی را افزایش داده است و نهادهای مختلف در جهان، به رغم برخی موفقیت‌های نسبی، همچنان در ریشه کن کردن فقر و کمک به اقتصاد کشورهای در حال توسعه، شکست خورده‌اند. در ادامه به دلایل این امر و تعریف برخی مفاهیم خواهیم پرداخت.

**۱. شمال در برابر جنوب**  
به دلیل تعدد نظرات در مورد کشورهای در حال توسعه و بار معنایی نامگذاری از نظر مکاتب مختلف، لفظ جهان سوم از دید بسیاری از کارشناسان دارای بار معنایی منفی تلقی شد و به همین دلیل دو گانه شمال - جنوب مطرح گشت، زیرا

بسیاری از کشورهای ثروتمند در نواحی شمالی و بسیاری از کشورهای فقیرتر، در جنوب خط استوا قرار گرفته‌اند. این نامگذاری، نسبی است، زیرا توسعه و پیشرفت، امری پیوسته و نسبی است. در این میان، کشورهای شمال تلاش دارند تا بقیولانند که شکاف عظیم توسعه بین شمال و جنوب جبری بوده و این نابرابری‌ها همواره وجود داشته است و در ادامه نیز وجود خواهد داشت.

**۲. تجارت آزاد و اقتصاد بازار**  
این مفهوم در اقتصاد، ناشی از تئوری دست نامرئی آدم اسمیت است. این اقتصاددان معتقد بود اگر دولت در اقتصاد دخالت نکند، عرضه و تقاضای تمها را تنظیم خواهند کرد و نیازی به قیمت‌گذاری دولتی در اقتصاد نیست. با تسری این موضوع به حوزه تجارت بین‌الملل، زمینه برای کاهش موانع و تعرفه‌های تجاری فراهم شد. به این ترتیب که با تشکیل پیمان عمومی تعرفه و تجارت موسوم به گات و سپس سنزامان جهانی تجارت، دولت‌ها متعهد شدند تا میزان تعرفه اعمالی بر واردات و صادرات بکاهند تا زمینه تجارت آزاد مبنی بر منطق اقتصاد بازاری فراهم شود. اما این موضوع به رفق فقر و توسعه کشورهای در حال توسعه (جنوب) کمک چندانی نکرد. پس از استقلال کشورهای در حال توسعه، آنها به صادرات مواد خام و معدنی روی آوردند و در عوض از کشورهای توسعه یافته کالا‌های صنعتی و دارای ارزش افزوده وارد کردند. روز به روز از ارزش مواد خام کاهش کاسته شد، در حالی که شمال صنعتی، به پایه اقتصاد دانش‌بنیان، روز به روز کالا‌های پیشرفته و پیچیده خود را گران تر به جهان فروخت. به عبارت دیگر میانگین قیمت‌های صادراتی جنوب، تا مرز قیمت کالا‌های وارداتی کاهش یافت و این به کاهش پس‌انداز ملی و درآمدهای دولتی جنوب منجر شد.

**۳. بدهکار تر شدن کشورهای جهان سوم**  
با گذشت زمان و ادامه روند تقسیم کار در اقتصاد جهانی و همچنین کاهش مواد خام صادراتی و الزام کشورهای بدهکار تر به تجارت آزاد و باز کردن درهای اقتصاد کشور و سیاست‌های تعدیل اقتصادی دیکته شده توسط نهادهای امریکایی بر تون وودز، کشورهای جنوب روز به روز بدهکار تر شدند. این اتفاق چگونه رخ داد؟ در اثر سیاست‌های مذکور در بند بالا، کشورهای در حال توسعه مجبور شدند برای جبران کسری تجاری خود به دریافت وام از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مبادرت کنند. اما این نهادهای در اختیار کشورهای توسعه یافته به خصوص امریکا، به راحتی وام را در اختیار کشورهای در حال توسعه قرار نمی‌دادند. یکی از مهم‌ترین شروط این نهادها تعدیل اقتصادی، قطع یارانه به صنایع و باز کردن درهای کشور به روی تجارت آزاد بود. این امر منجر به دور باطل می‌شد. زیرا تعدیل اقتصادی و باز کردن درهای کشور به نفع تجارت آزاد، خود باعث کسری بودجه شده است. علاوه بر سیاست‌های تعدیلی از بیرون به کشورهای در حال توسعه، باید به علل داخلی نیز توجه کرد. سیاست مصرف گرایانه دولت و بزرگ شدن بیش از اندازه آن، بر افزایش بدهی‌ها تأثیر گذاشته‌اند.



**د**دومین اقدام نهادهای بر تون وودز و کشورهای توسعه یافته، در قالب موافقتنامه‌ها پروتکل‌های تجاری زیست‌محیطی و پولی-مالی به عنوان مهم‌ترین مانع فرآوری ورود کالاهای تولیدی همان صنایع صادرات محور به کشورهای پیشرفته مطرح شد. به عبارت دیگر، آنها صنایع آلوده‌کننده خود را به بهای گزاف به کشورهای در حال توسعه فروخته بودند و اینک برای خرید محصول آن شرط و شروط زیست‌محیطی مطرح می‌کردند. به کشورهای در حال توسعه فشار می‌آوردند که باید کمتر به محیط زیست ضربه بزنند و این عمل یعنی توقف و کندسازی روند صنعتی‌سازی و توسعه کشورهای جنوب.

برآیند این دو سیاست متناقض، تاکنون گسترش حجم استقراض و بدهی جهان در حال توسعه به عنوان یکی از عوارض انتقال صنایع یاد شده بوده است. کل بدهی‌های کشورهای در حال توسعه تا آغاز بحران ۱۹۷۰ تقریباً ۱۰۰ میلیارد دلار بود. بحران ساختاری نظام بین‌المللی و زمینه‌سازی نهادهای پولی، مالی و تجاری بین‌المللی برای تشویق این کشورها به خریداری تکنولوژی (صنایع کلاسیک) که غالباً با اعطای اعتبارات دولتی است که در صنعت می‌شود، باعث شده که دول مذکور به امید صنعتی شدن و صدور تولیدات حاصل از آن شرایط و نحوه پرداخت بسیاری از وام‌ها را بپذیرند. حاصل این روند افزایش حجم بدهی‌ها تا سال ۱۹۹۷ به ۲۸۰ میلیارد دلار، تا سال ۱۹۸۳ به ۶۸۱٫۶ میلیارد دلار، در سال ۱۹۸۵ به ۲۰۰ میلیارد دلار و تا استانه سال ۲۰۰۰ به ۱۷۰۰ میلیارد دلار رسید. حجم این بدهی‌ها در مدت یک دهه ۲٫۳ برابر افزایش یافته است. بالاترین این رقم‌ها را کشورهای برزیل، مکزیک و آرژانتین در کره جنوبی دارا هستند که جزو کشورهای رده نخست در تعامل با نهادهای فراملی و در جذب صنایع مزبور بوده‌اند. این کشورها مثال‌های مناسبی هستند از وابستگی حداکثری به اقتصاد بازار و نهادهای هستی امریکایی این وابستگی در بسیاری از موارد، باعث تضعیف استقلال سیاسی کشورها شده است.

**۴. تعامل با نهادهای فراملی: نتایج و پیامدها**  
چنانچه ذکر شد با ایجاد سازمان جهانی تجارت و دستور کار کلی اقتصاد جهانی مبنی بر کاهش تعرفه‌ها و باز کردن دروازه‌های کشور به روی آنچه اقتصاد باز خوانده می‌شود، کشورهای در حال توسعه برای جذب سرمایه خارجی و دانش فناوری و در یک کلام توسعه، مطالباتی را برای ایجاد نظم نوین جهانی اقتصادی مطرح کردند. آنها خواستار ورود بدون قید و شرط سرمایه و فناوری بودند و جهت چرخش سرمایه و اثبات آن را غیر عادلانه توصیف می‌کردند. در این میان نهادهای جهانی به رهبری کشورهای توسعه یافته مانند امریکا، با منصرف کردن مذاکرات به روند مطلوب خود، هدف‌های خود را پیگیری کردند. اول آنکه صنایع بحرانی خود (مضر برای محیط زیست، کمتر دانش پایه و کاربری را در بر می‌گیرد) را در اختیار کشورهای در حال توسعه منتقل کردند. بدین صورت کشورهای در حال توسعه گمان کردند که در حال واردات دانش هستند. ضمن اینکه این فناوری را به بهای گزاف وارد کردند و به دلیل قوانین تجارت آزاد، نمی‌توانستند در برابر آن مانع ایجاد کنند. این امر، در چارچوب تشویق و اعمال فشار به منظور آزادسازی، خصوصی‌سازی، تلاش برای جذب سرمایه و تکنولوژی خارجی و در یک کلام اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری در کشورهای در حال توسعه

در حال توسعه را که در فرایند آزادسازی تجارتی و جریانی پذیرش این فرایند زبانبار ندارند. در این فرایند کشورهای در حال توسعه با دانش و فناوری وارداتی، کالا‌های آلاینده را تولید می‌کنند، محیط‌زیست کشور خود را از بین می‌برند و در زنجیره‌های باطل، نمی‌توانند آن کالا را صادر کنند چون پروتکل‌های محیط‌زیستی اجازه صادرات آن را نمی‌دهند و کشورهای توسعه یافته اجازه واردات آن را صادر نمی‌کنند.

**نتیجه‌گیری**  
در این مقاله سعی شد مفاهیم توسعه بعد از جنگ جهانی دوم به اختصار مطرح شود. همچنین به طور موجز اثرات آزادسازی اقتصادی و هضم در محیط تجارت بین‌المللی تبیین شد. نکته مهم این است که کشورهای در حال توسعه باید دست به گریزی بزنند. گریزش برای دور ماندن از اثرات سوء اقتصاد بازار، وابستگی تمام و کمال به سرمایه‌های جهانی، بحران بدهی را در پی دارد و البته نباید از محیط اقتصاد جهان نیز دور ماند.

کارشناس ارشد دیپلماسی بین‌الملل

رصد

## دانشگاه محمل توسعه تکنولوژی نیست!



حسین صداقت

تکنولوژی از آنجا که ثابت کرده است به همراه خود همیشه پیوست فرهنگی و اقتضانات خود را داراست، در کشورهای مختلف منشأ تغییرات بوده است. در ایران نیز مدیریت توسعه تکنولوژی چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، فرایندی پر فراز و نشیب و البته پرخللی را پشت سر گذاشته است. دکتر حسین سوزنچی در گفت‌وگویی که اخیراً با باشگاه اندیشه داشته، این موضوع را بررسی کرده است. متن زیر تلخیصی از مشروح این گفت‌وگوست.

**انقلاب‌های تکنولوژیک**

توسعه تکنولوژی پس از انقلاب صنعتی در دل بنگاه‌ها نهادینه شد و بنگاه‌ها محمل اصلی توسعه تکنولوژی بوده‌اند. حالا در مورد این بحث که ما چه انقلاب‌هایی در تکنولوژی داشته‌ایم و ویژگی‌های و محور اساسی هر یک از اینها چیست؟ می‌توانید به صورت مفصل‌تر مطالعه کنید، ولی به طور خلاصه می‌توان گفت که ما الان در انقلاب پنجم هستیم که انقلاب تکنولوژی اطلاعات است و تمام شئون زندگی بشر را تحت تأثیر قرار داده است. انقلاب اول که همان انقلاب اولیه مکانیکی و صنعت نساجی محمل توسعه فناوری بوده و انقلاب دوم ماشین بخار است که توسعه راه‌آهن و نیاز همین کارخانجات شکل گرفته در انقلاب قبلی محمل توسعه فناوری شده است. انقلاب سوم الکتریسته

خاطر علم هم مهم می‌شود و تفکری بر وزارت علوم حاکم می‌شود و فکر می‌کنند توسعه تحقیقات و علم موجب توسعه تکنولوژی می‌شود و از آن زمان به ترویج و حمایت از مقاله‌نویسی و ای.اس.آی... شروع می‌کنند و از آن زمان است که توسعه تکنولوژی که تا پیش از آن متولی‌ای نداشت با اقدامات وزارت علوم پی گرفته می‌شود و طبق قانونی وزارت آموزش عالی تبدیل می‌شود به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و از این به بعد است که وزارت علوم متولی فناوری می‌شود و معاونت پژوهش و معاونت فناوری راه می‌افتد و سیاست‌ها به این می‌انجامد که حقوق اساتید دانشگاه زیاد شود، از پژوهش حمایت شود، قوانین تغییر می‌کند، مقاله نوشتن مهم می‌شود و... وزارت علوم‌ها فکر می‌کنند که متولی فناوری هستند از طریق علم توسعه می‌یابند. وزارت صنایع هم در مورد توسعه



و فولاد که دوباره صنعت الکتریسته به دلیل ایجاد تقاضای بالا در بخش صنعتی و سپس در بخش خانگی محمل توسعه تکنولوژی‌های الکترونیست گریه و انقلاب چهارم تولید انبوه موتورهای احتراقی درونی است که در صنعت اتومبیل رشد کرد و انقلاب پنجم هم انقلاب موتورهای احتراقی فناوری‌های همه شئون زندگی بشر را تحت تأثیر قرار می‌دهند و تعیین کننده صنعت‌های سودده هستند و حتی سبک زندگی مردم و جامعه و سیاست را تغییر می‌دهند و اثراتی جدی داشته‌اند. پس این رابطه دنیای جدید و تکنولوژی به صورت مختصر است.

**دانشگاه محمل توسعه تکنولوژی نیست**

عده‌ای فکر می‌کنند دانشگاه محمل توسعه تکنولوژی است که این حرف اصلاً اعتبار ندارد و نه شواهد تاریخی و نه شواهد تجربی این را تأیید نمی‌کند. اگرچه دانشگاه در این حلقه که توسعه تکنولوژی کار می‌کند تأثیراتی دارد و گاهی می‌تواند مشرک‌نم باشد و گاهی نه. ولی علی‌الاصول عنصر اصلی نیست و شما می‌بینید که تکنولوژی‌ها را بنگاه‌ها توسعه می‌دهند.

مثلاً همین لپ‌تاپی که با آن تایپ می‌کنید یا همین موبایلی که در دست دارید تا ماشینی که سنوار می‌شوید، و... همه در داخل بنگاه است که درست می‌شود و تکنولوژی آن هم به همان بنگاه توسعه می‌یابد و عمدتاً کاری به دانشگاه ندارد. الان از لحاظ حق ثبت اختراع نگاه کنید یک IBM سه تنهایی از مجموع همه دانشگاه‌های امریکا بیشتر ثبت اختراع می‌کند، اصلاً دانشگاه نقش اساسی ندارد و نقش دانشگاه در یکسری از حوزه‌های خاص تکنولوژی که علم محورند بارز می‌شود؛ مثلاً در بیوتکنولوژی یا داروسازی توسعه‌شان به یافته‌های علمی وابسته است، اما توسعه تکنولوژی در بسیاری از حوزه‌ها مستقل از توسعه علمی است و به همین خاطر مستقل از دانشگاه پیش می‌رود.

**سبیر خطی مدیریت تکنولوژی در کشور**

ما در دوره سازندگی عیناً سیاست‌های دوره محمدرضا را پیگیری کردیم؛ یعنی دوباره سازمان گسترش وجود داشته و کارش همان بوده است و فعالیت جدی‌ای در مورد توسعه تکنولوژی صورت نمی‌گیرد و رویکرد دوره سازندگی این بوده که باید زیرساخت‌ها و صنایع سنگینی را که در جنگ خراب شده درست کرد و بعد دوره اصلاحات را داریم که به خاطر تفکرانی که حاکم بوده نقش دانشگاهی جدی می‌شود، حالا به هر دلیلی، به همین

فناوری کار جدی نمی‌کرده و اصلاً فکرش این نبوده است که توسعه تکنولوژی از دل صنعت ایجاد می‌شود. وزارت علوم‌ها متولی فناوری هم می‌شوند و در این فضا ای.اس.آی و پژوهش آکادمیک و مقاله‌نویسی توسعه می‌یابند. پس از دولت آقای خاتمی و در دوره آقای احمدی‌نژاد ما با چند تحول جدی مواجه می‌شویم، یکی اینکه کل دار کشور متوجه می‌شوند که علم خالی کفایت نمی‌کند و جریان علمی بیشتر به سمت تجاری‌سازی علم و به سمت شرکت‌های دانش بنیان، پارک علم و فناوری، شرکت‌های دانشگاهی، تجاری‌سازی می‌شود و هر چیزی که ما به عنوان رویکرد خطی فشار علم می‌شناسیم، حرکت می‌کنند. در مجموع رویکرد خطی خواهد از دل دانشگاه و با واسطه مثلاً پارک علم و فناوری، علم را به تکنولوژی تبدیل کند و همچنان بنگاه اصل نیست. وزارت علوم‌ها کارشان را پیش می‌برند و در دوره احمدی‌نژاد هم این جریان تشدید می‌شود؛ یعنی مساللات ای.اس.آی و تجاری‌سازی علم و... همچنان تالان بخواد مورد توجه قرار می‌گیرد.

اما یک اتفاق دیگری که می‌افتد و می‌گویند رهبری حرکت اصلی آن بوده است، تأسیس معاونت علمی فناوری است که قرار بوده تمام صنایع بزرگ را پیش علم و فناوری تمام کند و هدایت کند که در عمل تبدیل می‌شود به قیوب وزارت علوم؛ یعنی دعوایی ایجاد می‌شود که همه می‌دانند و آن طرف دستگاه‌های دیگر هم وارد می‌شوند، مثلاً شورای عالی انقلاب فرهنگی هم وارد می‌شود، می‌گویند که ما می‌خواهیم نقشه علم و فناوری بنویسیم و سیاست‌گذاری کنیم که منجر به تصویب نقشه جامع علمی کشور می‌شود. پس حاکمیتی که تا قبل حاکمیتی نداشتیم و در آخر دوره خاتمی وزارت علوم حاکم می‌شود، در دوره بعد، حاکمیت چندگانه پیدا می‌کند؛ یعنی همه ورود می‌کنند و هر کسی در حوزه‌ای وارد می‌شود.

از سوی دیگر هم قانون اصلاح اصل ۴۴ است که در اواخر دولت آقای خاتمی و اوایل دولت آقای احمدی‌نژاد، رهبری صدر و ذیل آن را ابلاغ می‌کند. در قانون اساسی آمده بود که تمام سازمان‌های باید دولتی باشند و بخش خصوصی فقط مکمل است و رهبری این را تغییر می‌دهد تا بخش خصوصی همه جا باشد اما این خصوصی‌سازی عملاً محقق نمی‌شود؛ یعنی همان سازمان‌های بزرگ عمومی عمدتاً صنایع بزرگ را می‌خرند، مثلاً اگر سازمان گسترش و اگادار می‌کند، یک نهاد عمومی می‌آید و توان آن را دارد که آن را بخرد. بدین ترتیب همچنان صنایع بزرگ مسال دولتی یا شبه‌دولتی باقی می‌مانند.